

حقیقت

ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

چین:

بحران احیاء سرمایه داری

دوره دوم
مرداد ۶۸ شماره ۱۶

کسی بخاطر نیاورد که در سال ۱۹۷۶، پس از مرگ مائوتسه دون، رهروان سرمایه داری در چین قدرت سیاسی را با کودتائی مسلحانه غصب کردند، احیاء سرمایه داری را با قیومیت سرمایه داری غرب در چین آغازیدند و تمام امپریالیستهای بلوک غرب و شرق برای حکام نوین چین و رفرمهای سرمایه دارانه آنان هورا کشیدند. آنها امیدوارند توده مردم در چین و جهان بخاطر نیاورند و یا نشنیده باشند که در ۱۳ سال گذشته آنان دیوانه وار بر بوق تبلیغات ضد کمونیستی و ضد مائوتسه دون دمیدند و «معجزه های اقتصادی» چین سرمایه داری را نشانه برتری بلامنازع نظام سرمایه داری و «ورشکستگی نظام سوسیالیستی» اعلام کردند. آنها صفحات روزنامه هایشان را سیاه میکردند که چین «کاملاً نظام سرمایه داری را در آغوش کشیده است»، «دن سیائو پین تمام آثار مائوتسه دون را از اقتصاد و سیاست چین زدوده است». همین ها - فی الواقع اغلب همان هورا کشان سابق! - پس از قتل عام دانشجویان و کارگران در چهارم ژوئن ۱۹۸۹ توسط رژیم چین طی مقالات ضد کمونیستی جنون آمیزی در کمال وقاحت مدعی شدند این واقعه نشانه

سقراط پس از این دروغ بافی از همکاری فرساید: فکر میکنی شهروندان این دروغ را باور خواهند کرد؟ و جواب شنید: «نه در این نسل! امکان ندارد که در این نسل بتوان به این امر دست یافت! اما شاید بتوان این را به پسران آنها و یا پسران پسران آنها و بعدیها قبولاند.»

* * * *

هنگامیکه جنبش دانشجویی و کارگری سراسر چین را فراگرفت، تمام دستگاه تبلیغاتی ارتجاع جهانی بکار افتاد تا بر آن تضادهای واقعی که حدت یابیشان موجب این انفجار شده بود سرپوش گذاشته و سر و ته آن را با سفسطه و دروغ بهم آورند و حتی آن را «بحران کمونیسم» قلمداد کنند. این دروغهای هیستریک نشانه تهی گشتن زرادخانه ایدئولوژیک امپریالیستهاست. اما امپریالیستها با این تضاد روبرویند که چگونه از یکسو، بحران کنونی چین را «بحران کمونیسم» بنامند و ازسوی دیگر از رفرمهای اقتصادی رویزیونیستهای چین که سرمایه داری را احیا کرد و چین را به سیستم جهانی امپریالیسم متصل ساخت، حمایت کنند. امپریالیستها و مرتجعین معتقدند که «عوام فراموشکارند» و برپایه این اعتقاد امیدوارند

سقراط به طبقات حاکم رهنمود داد که بر حسب مزیتها و شایستگیهای هر شهروندی باید آنانرا به سه گروه - حکام، سربازان و تولید کنندگان - تقسیم کرد و جایگاه و آموزشی مناسب گروهبندیشان به آنان داد! و ثبات هر جامعه ای وابسته به اینست که شهروندان به این تقسیم بندی احترام بگذارند و علیه آن شورش نکنند.

اما چگونه میتوان به این تقسیم بندی مشروعیت بخشید؟ از آنجائیکه سقراط قادر نبود استدلالی منطقی برای آن بتراشد، پیشنهاد کرد که باید به دروغی بزرگ متوسل شد. او این دروغ را که خودش هم از آن شرم داشت چنین بافت: باید به شهروندان گفت که جوانی آنان رویائی بیش نبوده، آموزشی که ما به آنان (در این دنیا) میدهم فقط ظاهر امر است، در واقعیت امر در تمام این دوران آنان در رجم زمین شکل یافته و تغذیه شده اند... شما همه با هم برادرید اما با این وصف خدا شما را متفاوت آفریده است. به برخی از شما قدرت فرماندهی داده است و... برخی را سربازو... و بقیه را طوری آفریده که گله دار و پیشه ور باشند... و این کیفیت عموماً از پدر به فرزند انتقال خواهد یافت...

ستمیدگان قدرت را گرفت و دیکتاتوری طبقاتی خود را اعلام کرد، بلافاصله کنترل پروسه تولید ثروت اجتماعی را گرفته و آنرا بر پایه ای کاملاً نوین با هدف نیل به جامعه نوین بشری - کمونیسم - سازمان داد.

تولید در جامعه سوسیالیستی، دارای خصیصه کیفیاً متفاوت، هدفی کیفیاً متفاوت و دستیابی به آن با طرقی کیفیاً متفاوت از تمام جوامع متکی بر مالکیت خصوصی است. خصلت تولید، هدف تولید، و ابزار نیل به آن نمایانگر مناسبات تولیدی هستند که بر پایه آن ثروت اجتماعی تولید میشود، تصاحب میشود و به مصرف میرسد. در جامعه طبقاتی (از جمله جامعه سوسیالیستی که هنوز طبقات موجودند)، تولید در خدمت طبقه ای سازمان می یابد که مالک ابزار تولید است. با ایجاد نظام مالکیت سوسیالیستی در چین تحولی اساسی در مناسبات اجتماعی بین انسانهای درگیر در پروسه تولید صورت گرفت؛ خصلت تولید اجتماعی، هدف و ابزار نیل بدان نیز تغییر یافت. تکامل تولید سوسیالیستی بر طبق قوانینی متفاوت از قوانین تکامل تولید سرمایه داری صورت می پذیرفت.

قوانین تولید سوسیالیستی

در جامعه سوسیالیستی، تولید خصلت خصوصی خود را از دست میدهد و به تولید مستقیم اجتماعی تبدیل میشود و مستقیماً برای رفع نیازهای پرولتاریا و سایر زحمتکشان است. در اینجا محصول کار از همان ابتدا سودمند است. در حالیکه در جامعه سرمایه داری، سودمندی محصول پس از مبادله آشکار میگردد. در اینجا کار دیگر خصوصی نبوده بلکه مستقیماً اجتماعی است. هم تولید بصورت اجتماعی انجام میگردد، و هم تملک ثروت تولید شده. در جامعه سوسیالیستی، تولید گسترده اجتماعی برپایه تقسیم کار و تعاون آگاهانه میلیونها انسان انجام میگردد. پروسه کار در نظام سرمایه داری روندیست که طی آن سرمایه دار از نیروی کار استفاده میکند و خصوصیات آن عبارتست از اینکه: کارگر تحت نظارت سرمایه دار کار میکند، محصول کار به سرمایه دار تعلق دارد، و کار عبارت است از کار اجیر شده، کار بردگی و مشقت بار. در نظام سوسیالیستی، کارگران برای اولین بار به حاکمان دولت و بنگاههای تولیدی بدل میشوند. در نتیجه خصلتهای نوینی در روند کار پدیدار میشود، که از نظر تاریخی بیسابقه اند؛ پروسه کار پروسه ای است که طی آن کارگران و دهقانان و سایر زحمتکشان ثروت مادی را برای خود تولید میکنند. خصوصیات آن از این قرارند: زحمتکشان سروران خوبشند و در کار سازمان یافته و با برنامه در تولید سوسیالیستی شرکت میکنند و کل محصول کار توسط خود طبقه توزیع میشود. این پروسه کار هنوز از

دولتی توسط وزارتخانه ها و تحت نظارت مدیران و بوروکراتهای دولتی و حزبی انجام میگردد و در بنگاههای خصوصی توسط افراد یا گروههای سرمایه دار و تحت نظارت مدیران آنها. بخشهایی از اقتصاد بر حسب برنامه ریزی مرکزی دولتی جلو میرود اما این هیچ تغییری در خصلت مناسبات سرمایه دارانه تولید در این بخشها نمیدهد؛ هدفی که این برنامه ها دنبال میکنند کسب حداکثر سود است. در چنین اقتصادی هدف از تولید آفریدن ارزش اضافه است و نه ارزش مصرف برای برآورد کردن نیازهای همه جانبه جامعه؛ کار از جنبه ارزش افزایش مهم است و معیار اندازه گیری عملکرد خوب یا بد هر واحد اقتصادی، سودآوری آنست؛ دایره زشت غنی تر شدن غنی و فقیر تر شده فقیر تکرار میشود و اقتصاد هر چه ناهنجارتر شده و در اغلب بخشها در رکود بسر میرود. برای جلب سرمایه های امپریالیستی تخفیفهای مالیاتی خاص برای آنان وضع میگردد. اما هر ساله بر مالیات دهقانان افزوده شده و تعداد بیشتری از کارگران از حق بیمه بیکاری و بهداشت و غیره محروم میشوند. حکم مرگ یا زندگی هر فعالیت اقتصادی را نه نیازهای توده مردم بلکه سود تعیین میکند. این چنین جامعه ای سرمایه داریست، نه سوسیالیسم.

پرولتاریای چین به چه چیزی

فست یافته بود و چگونه نابود شد؟

چین، قبل از انقلاب کشوری بسیار عقب مانده بود با جمعیتی حدود نیم میلیارد. مناسبات پوسیده فئودالی بیرحمانه شیره جامعه رامیکشید، و تجاوز سرمایه امپریالیستی و ارتشهای امپریالیستی پاره پاره اش میکردند. اکثریت قریب به اتفاق مردم در روستاها بسر میبردند، و زیربنای صنعتی بسیار ناچیزی داشت که آنهم بیشترش در ارتباط با اقتصاد درونی چین نبود. مرگ و میر ناشی از گرسنگی و فروش زن و فرزندان برای فرار از چنگال گرسنگی، امری عادی بود. مناسبات اجتماعی ظالمانه بیداد میکرد، نوزادان دختر را میکشند تا سربار خانواده نباشد و یا از همان کودکی پاهایش را می بستند چرا که کوچکی پا علامتی از زیبایی زن محسوب میشد. ثروتمندان شهر و روستا اغلب از فقرا بجای استر استفاده میکردند. محصولات صنعتی مورد نیاز روزمره از خارج وارد می شد: کبریت خارجی، چتر خارجی، روغن خارجی و ...

طبقه کارگر چین قدرت سیاسی را گرفت و با اتکا به آن توانست جامعه ای نوین بسازد - جامعه ای که در آن انسانها بر پایه روابطی کاملاً نوین به تولید و باز تولید زندگی خود می پرداختند بدون آنکه عده ای بر پایه استثمار عده ای دیگر زندگی کنند. وقتی پرولتاریا بطور قهر آمیز و در اتحاد با تمام استثمار شوندهگان و

«بحران کمونیسم است!!» تبلیغات گوبلزلی فقط از یک نیاز ناشی میشود و آن هم پوشاندن حقیقت عظیمی است که وقایع چین با قدرتمندی آن را عریان ساخت: رفرمهای سرمایه داری در چین بطور مفتضحانه ای و در مدت فقط ۱۳ سال با بحرانی سخت مواجه شده و کشتی «معجزات اقتصادی» بطور غیر قابل ترمیمی به صخره خورده است.

تحلیلگران امپریالیست برای قابل هضم تر کردن دروغ بزرگشان به ارائه تحلیلهای «علمی» پرداختند. مثلاً اینکه: «بحران در چین نتیجه آن است که رفرم اقتصادی انجام شده است اما رفرم سیاسی نشده است؛ در حیطه اقتصادی قوانین و ارزشهای سرمایه داری اتخاذ شده است اما در حیطه سیاسی مدلها و ارزشهای سرمایه داری اتخاذ نشده است، هنوز مانند دوران مائو حکومت تک حزبی است، بنابراین رفرمهای اقتصادی و سیاسی سینکرونه (یعنی به تناسب و همزمان) نبوده اند» (۱) یک دروغ بزرگ دیگر! بازم اینها امیدوارند کسی به خاطرش نیاید که یکی از مهمترین تحولات تاریخ چین (و جهان) سیزده سال پیش ابتدا در روبنای سیاسی رخ داد و آنها عبارت بود از واژگونی دولت طبقه کارگر و به قدرت رسیدن بورژوازی. بدون صورت گرفتن تغییری کیفی (و بعقب) در این عرصه و بدون آنکه دیکتاتوری بورژوازی جایگزین دیکتاتوری پرولتاریا گردد، بورژوازی چین هرگز نمیتوانست سوسیالیسم را نابود کرده و سرمایه داری را احیاء کند. این تغییر با دستگیری و سرکوب کمونیستها و در راس آنان همسر و همزرم نزدیک مائو یعنی چیانگ چینگ و چان چون چیانگ که هر دو از بر جسته ترین رهبران پرولتری چین و جهان بودند، انجام گرفت. بنابراین تحول سرمایه داری در سیاست و اقتصاد کاملاً «سینکرونه» بوده است چراکه بورژوازی چین بلافاصله پس از گرفتن قدرت سیاسی شروع به نابود کردن زیربنای سوسیالیستی و احیاء اقتصاد سرمایه داری کرد!

سود در فرماندهی یا انسان

مارکس گفت: «هدف انباشت سرمایه داری، نه رفع نیازها بلکه تولید سود می باشد» و «سرمایه و انباشت آن آغاز و پایان تولید و محرك و هدف تولید می باشد».

رویزونیستها پس از کسب قدرت، اقتصاد چین را حول اصل «سود در فرماندهی اقتصاد» سازمان دادند. قانون ارزش، تنظیم کننده تولید اجتماعی شد. تولید امری خصوصی قلمداد گشته و برای تحرك بخشیدن به آن انگیزه های مادی، و ثروت اندوزی فردی ترویج شد. هدف از تولید عبارت شد از، کسب حداکثر سود و تضمین استخراج حداکثر ارزش اضافی از کارگران و دیگر زحمتکشان. اینکار در بنگاههای تولیدی

باقیمانده های تقسیم کار جامعه طبقاتی در رنج است. مثلاً تضاد بین کار فکری و یدی هنوز باقی است. این تضاد یکی از سرچشمه های نابرابری در جامعه سرمایه داری است و در جامعه سوسیالیستی یکی از عرصه های مهم مبارزه طبقاتی، محدود کردن و حرکت در جهت از بین بردن این تضاد می باشد. اثرات دیگر جامعه کهن، عبارتند از تضاد میان کشاورزی و صنعت، کارگر و دهقان، زن و مرد و بالاخره تضاد میان این واقعیت که جامعه سوسیالیستی در جهانی که هنوز در یوغ مناسبات سرمایه داری است، زیست می کند. در جامعه سوسیالیستی مبارزه برای حل این تضادها و نیاز پرولتاریا به حلقان، تاثیر مستقیم بر اهداف تولید میگذارد؛ و در واقع حرکت در جهت حل آنها خود نمایانگر خصلت مناسبات تولیدی در جامعه سوسیالیستی است.

هدف تولید اجتماعی خود بیانگر آنست که چه طبقه ای بر پرورده تولید کنترل دارد. سرمایه داری برای کسب حداکثر سود از طریق پرورده ارزش افزائی، تولید را سازمان میدهد. در سوسیالیسم، هدف تولید اجتماعی رفع نیازهای دولت پرولتاریا و توده هاست و وجه غالب در اینجا پرورده کاری است که با شیوه برنامه ریزی شده ارزش مصرف را جهت رفع این نیازها تولید میکند. پرورده ایجاد ارزش تابع پرورده کار سوسیالیستی است که ارزش مصرف را تولید میکند. نوع محصول و چگونگی تولید بر پایه نیازهای کل زحمتکشان تعیین میشود. «هر آنچه مورد نیاز زحمتکشان باشد باید با حداکثر تلاش و بیشترین کمیت تولید شود. حتی اگر امکان زیان موقت موجود باشد... این نیازها چند گانه اند: برای رشد جسمی، ذهنی، علمی مردم ضروریست که پرولتاریا دائماً سطح زندگی مادی و فرهنگی آنها ارتقا دهد. از آنجا که طبقات، تضادهای طبقاتی، مبارزه طبقاتی، خطر احیا سرمایه داری و تجاوز از سوی امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم هنوز موجود است کشور سوسیالیستی باید دیکتاتوری پرولتاریا را تحکیم بخشد و دفاع ملی را تقویت کند. و از آنجا که پرولتاریا میتواند با رها سازی کل بشریت خود رازها سازد، برای کشور سوسیالیستی واجب است که وظایف انترناسیونالیستی خود را بجا آورد و مبارزات خلقهای جهان را حمایت کند... و همه باید نهایتاً به احیا طبقات و نیل به کمونیسم خدمت کند.» (۲)

ماترئوسه دون سیاستهای اقتصادی عام و خاصی را برای پیشبرد چنین تولیدی فرموله کرد که پس از به قدرت رسیدن رویزیونیستها همه واژگونه شدند. این خود گواه دیگری بر این حقیقت بود که هدف عینی تولید اجتماعی مبین خصلت تولیدی آنست.

برای متحقق نمودن این هدف، تولید اجتماعی باید در راستای افزایش کل بازده اجتماعی توسعه یابد. بدین منظور عمدتاً بازده کار باید افزایش یابد. اما در جامعه

سوسیالیستی، این امر از چه قانونی پیروی میکند؟ مارکس میگوید نیروهای مولده تحت فشار و تحریک روابط تولیدی رشد میکنند. در جامعه سوسیالیستی پس از اینکه پرولتاریا با اتکا به دولت دیکتاتوری پرولتاریا مناسبات تولیدی سوسیالیستی را مستقر ساخت، نیروهای مولده تحریک عظیمی می یابند. با تحول سوسیالیستی در مالکیت بر ابزار تولید، هنوز انقلاب به پایان نرسیده است. و تجربه چین این را نشان داد؛ پس از استقرار مالکیت سوسیالیستی، مبارزات طبقاتی حاد برای پیشروی بیشتر در جاده سوسیالیسم براه افتاد؛ در عرصه زیر بنا، این مبارزات بدور انقلابی کردن مناسبات انسانی درگیر در تولید و پرورده توزیع، گره می خورد؛ هر دور از پیروزی پرولتاریا در این نبردها تقویت مناسبات تولیدی سوسیالیستی را به همراه آورده و موجب توسعه بیشتر تولید می گشت. «پیشرفت در علم و تکنولوژی و نوآوری در ابزار تولید، نقش بزرگی در توسعه و افزایش بارآوری کار ایفا مینماید. اما عامل تعیین کننده انسان است و نه چیز دیگر. علم و تکنولوژی توسط مردم کشف میشوند و ابزارهای تولید توسط مردم بوجود می آیند... (از میان ثروتهای جهان انسان گرانهارتر از همه است... افسار وسیع توده های چینی آنها بدینگونه وصف میکنند: از کمبود ماشین آلات نهراسید؛ فقط از فقدان همت هراس داشته باشید. با یک قلب سرخ و دو دست، هر چیز را بکمک اتکا بخود میتوان تولید نمود... فعالیت سوسیالیستی توده های وسیع باید از طریق کار سیاسی و ایدئولوژیک حزب تحریک یابد. تنها با در دست گرفتن حلقه کلیدی کار سیاسی و ایدئولوژیک، با بسیج گسترده و عمیق توده ها و مباحثه پیرامون مسائل عمده کشور، با انتقاد از رویزیونیسم، طرد تفکرات کنفسیوسی... و جهانبینی طبقه استثمارگر، و با ارتقا اساسی آگاهی اقشار وسیع در مورد مبارزه طبقاتی و مبارزه سیاسی است که تولید سوسیالیستی میتواند مداوماً و بسرعت توسعه یابد. بنابراین در جامعه سوسیالیستی نهایتاً شیوه توسعه تولید و افزایش بارآوری کار، عبارتست از تاکید بر ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا. پس از اینکه پرولتاریا قدرت سیاسی را کسب میکند، تنها بایستوانه روینای سوسیالیستی و براه انداختن انقلاب قدرتمند سوسیالیستی در عرصه های نبرد سیاسی، اقتصادی، و ایدئولوژیک تحت رهبری خط صحیح حزب میتوان خرابکاری و موانع بورژوازی و نفوذ سرمایه داری را از پیش پا برداشته و نابود ساخت. تنها در آزمون است که میتوان مناسبات تولیدی سوسیالیستی را قوام و بهبود بخشید و کلیه عوامل سازنده را در جهت تولید سوسیالیستی با سرعتی عظیم بسیج کرد.» (۲) سیاست ماترئوسه دون مبنی بر «انقلاب را در یابید، تولید را بالا ببرید» منعکس کننده تنها روش صحیح و واقعی دست یابی به توسعه تولید سوسیالیستی است.

رویزیونیستهای چین در مقابل این سیاست، شعار «الویت بازدهی تولید» را مطرح میکردند و توسعه اقتصاد را کلاً به توسعه علم و تکنولوژی و بهبود ابزار تولید از طریق اتکا بر متخصصین بورژوا و وارد کردن تکنولوژی از کشورهای سرمایه داری وابسته میدانستند. رویزیونیستها این حقیقت را انکار میکردند که نظامهای اجتماعی و اقتصادی مختلف، اهداف تولیدی مختلف و ابزار متفاوت برای نیل بدان دارند.

مناسبات تولید سوسیالیستی منجر به توسعه سریع تولید و رشد سریع اقتصاد میشود زیرا نظام سوسیالیستی فرصتهای گسترده ای را جهت بکار انداختن فعالیت تولیدی و قوه ابتکار کارگران و دیگر زحمتکشان فراهم میسازد؛ تغییر جایگاه کارگران در تولید اجتماعی آنان را به دخالت جدی در تولید و ارائه ابتکارات بی وقفه رهنمون میسازد. اینکه مناسبات تولید سوسیالیستی میتواند تولید را با سرعتی حیرت انگیز به پیش راند، عمدتاً بدلیل آنست که قوه ابتکار کارگران که در جامعه سرمایه داری سرکوب شده، رها میگردد. نظام سوسیالیستی اتلاف نیروی کار، منابع مادی و مالی که شرایط رقابتی و پر هرج و مرج سرمایه داری ناگزیر میسازد را از بین میبرد. استثمار انسان از انسان از بین رفته و امکان استفاده از آن بخش ثروتی که قبلاً به عده ای قلیل از اقشار استثمارگر مصرف کننده انگلی تعلق داشت در جهت پیشرفت معیشت زحمتکشان و توسعه جامعه بکار گرفته میشود. برای اولین بار در تاریخ بشر به علم و تکنولوژی با چشم انداز نوینی نگریسته میشود. در نظام سوسیالیستی علم و تکنولوژی برای تقلیل فشار کار از گردن کارگر و بهبود شرایط کار استفاده میشود. بنابراین توسعه علم و تکنولوژی خواست آگاهانه زحمتکشان میشود و تجارب پیشرفته در نوآوریهای تکنولوژیک هر بنگاه تولیدی مایملک مشترک تمام زحمتکشان است و مورد استفاده تمام بنگاههای تولیدی قرار میگیرد...

برنامه رویزیونیستها برای

«توسعه صنعتی» چین چه بود؟

(برنامه ۲۰ نکته) ای رویزیونیستهای چین که پس از غصب قدرت توسط آنها پایه احیاء سرمایه داری گشت بسیار گویاست. این سند تحت رهبری دن سیائو پین در اوایل دهه هفتاد منتشر شد و تحت رهبری مائو و «گروه چهار نفر» شدیداً مورد حمله کارگران و کادراهای انقلابی حزب قرار گرفت (در این مورد به حقیقت شماره ۵ رجوع کنید). این سند به اصطلاح برنامه ایست برای تسریع رشد صنعتی چین. چنان چون چیاو در مورد این سند گفت: «این سند خطی کاملاً رویزیونیستی با اصول و



کمیته های انقلابی سه در یک

کارگران

از زمان آغاز انقلاب فرهنگی تا کودتای راستها، مائوئیستها و برجسته ترین آنها یعنی «گروه چهار نفر» برای مستقر کردن قوانین کار انقلابی پیگیرانه جنگیدند. تمام این قوانین تحت عنوان اینکه موجب «هرج و مرج» می گردند، لغو شدند. حق اعتصاب و تعطیل کار و تجمع ملغی شد، توده های کارگر از شرکت در مدیریت تولید محروم گشتند، مدیران قدرت مطلقه تولید شدند؛ بدهای تنبیهی متعدد صفحات قانون کار را پر کرد، قطعه کاری معمول شد و «نظام مزدی متغییر» وضع گشت. ساعات مطالعات و بحثهای سیاسی و فعالیتهای فوق برنامه کارگران حذف شد.

قوانین کار و اصول انضباطی محیط کار، بازتاب مناسبات تولیدی بوده و در جامعه طبقاتی دارای خصلت طبقاتی بسیار روشنی است: «...هر تولید اجتماعی نیازمند مجموعه ای از قوانین و منظمات است. اما نوع آن را مناسبات تولیدی غالب بر جامعه تعیین میکند... شرکت توده ها در مدیریت در رابطه است با شرکت تولید کنندگان مستقیم یعنی کارگران و دهقانان در مدیریت. توده هایی که در مدیریت شرکت میکنند نه تنها باید تولید، دانستیهای

خاص کنیم و از سیستم قطعه کاری استفاده کرده و کارگران را با پرداخت پاداش اغوا کنیم و مهمتر از همه اینکه باید واحد تولیدی را از عرصه تولید و نبرد طبقاتی فقط به عرصه تولید بدل کنیم. تمام این خزعبلات رویزیونیستی ضد رهنمود مائوتسه دون بود که تاکید میکرد کارگران باید مداوماً تئوری دیکتاتوری پرولتاریا را مطالعه کرده، علیه رویزیونیسم مبارزه کنند و مانع از رشد آن شوند و برای تحدید حق بورژوازی و از بین بردن اختلاف میان کار فکری و یدی - شهر و روستا و سایر تمایزات، مبارزه کنند.

این سند کاملاً علیه تمام دستاوردهایی بود که کارگران طی انقلاب فرهنگی به کف آورده بودند و بالاخره احیاء سرمایه داری همه را محو کرد.

بکار بست خط این سند بود که کارگران را بار دیگر برده تولید کرد؛ چین را به نوکری امپریالیستها کشاند؛ اقتصاد کشاورزی را از بین برد؛ و بجای اقتصادی که در آن کشاورزی و صنایع سبک و سنگین در مجموعه همگونی رشد میکردند، اقتصاد معوج وابسته به مدارهای سرمایه بین المللی را بوجود آورد.

عملکرد رویزیونیستها در ۱۳ سال گذشته نشان داد که چگونه هر طبقه با در اختیار گرفتن مالکیت بر ابزار تولید، اهداف اقتصادی و شیوه های دست یافتن به آن اهداف را هم تغییر میدهد.

سیاستهایی که با آن (خط) هماهنگی دارد را ارائه میدهد؛ خزعبلاتی را تبلیغ میکند که مدتهای مدیدی است مورد انتقاد قرار گرفته است؛ مانند انگیزه های مادی، قرار دادن سود در فرماندهی، کنترل مستقیم و اکید بنگاههای تولیدی توسط وزارتخانه های مربوطه، اتکا به متخصصین برای اداره کارخانجات، تئوری نیروهای مولده و تمام شدن مبارزه طبقاتی! و مملو است از التقاط...» (۳) لب کلام این سند این است: برای توسعه اقتصاد و صنایع باید تاکید عمده بر صنایع بزرگ، مدرن و پیشرفته گذارده شود؛ برای بدست آوردن آن باید به کشورهای پیشرفته سرمایه داری تکیه کنیم؛ برای اینکه تکنولوژی پیشرفته به کف آوریم باید مواد خام خود را بفروشیم؛ و برای بکار انداختن آن باید بر متخصصین تکیه کنیم و تکنسینها باید در فرماندهی باشند؛ برای اینکه بتوانیم از عهده نازپرداختها به کشورهای پیشرفته سرمایه داری برآئیم، باید در تمام بنگاههای تولیدی و بالاخص در بنگاههایی که از این تکنولوژی سود خواهند جست حداکثر سود را تامین کنیم؛ برای اینکه این سود را تضمین کنیم باید «مدیریت علمی» داشته باشیم و این یعنی اینکه باید مدیران تحت نظارت اتوریته مرکزی بالاتر در فرماندهی بنگاه تولیدی باشند؛ برای تامین این سود باید با وضع قوانین و اصول انضباطی جدید کارگران را محدود به یک پست تولیدی

فنی، و حسابداری را هدایت کنند بلکه مهمتر از آن باید در بکار بست کامل خط عمومی و سیاستهای خاص حزب، بر کادرها نظارت کرده و به آنان کمک کنند.» (۲)

این کتاب ادامه داده و مینویسد که در جامعه سوسیالیستی قوانین کار باید «مساعد حال توده ها باشد و از این نظر فرقی اساسی میان جامعه سوسیالیستی و سرمایه داری موجود است. و مساعد حال توده ها بودن یعنی اینکه مساعد نقش آنها بمشابه سروران تولید، مساعد رشد مناسبات درونی بین انسانهای درگیر در تولید، مناسب شکوفا کردن خلاقیت سوسیالیستی توده های کارگر و پیشبرد سه جنبش انقلابی طبقاتی و همچنین پیشبرد مبارزه تولیدی و آزمون های علمی توسط آنان، باشد.» (۲)

کتاب «انقلاب دوم چین - رفرم پس از مائو» مینویسد: «از سال ۱۹۷۵ اولین رفرم همه جانبه بکار افتاد و اعلام شد که مالکیت خصوصی برای اقتصاد سوسیالیستی مفید است، تخصیص مصالح باید توسط عملکرد نیروهای بازار انجام گیرد، و وسیله عمده در بکف آوردن بارآوری عبارت است از ارائه انگیزه های مادی. بر پایه این سه اصل اعلام شد که افراد میتوانند بنگاههای کوچک سرمایه داری شخصی تاسیس کنند، مدیران در اداره کارخانجات دارای خودمختاری بیشتر بوده و مقامات دولتی کنترل کمتری را بر فعالیت اقتصادی اعمال خواهند کرد، و به کارگرانی که بارآوری بالا داشته باشند پاداش تعلق میگیرد.» (۴)

تمام اینها یعنی اینکه کارگران اکنون صرفاً عناصری از پروسه تولیدند. زائو زیان - صدر عزل شده حزب چین - در سال ۱۹۸۷ اعلام کرد: تنها محک موفقیت تولید عبارت است از سطح بارآوری. یعنی اینکه هرچه بیشتر شیره کارگران کشیده شود، اقتصاد موفق تر است. بوجود آمدن چنین وضعی اجتناب ناپذیر بود چرا که طبقه کارگر قدرت دولتی را به بورژوازی باختند. پس از این باخت بود که تمام قوانین سوسیالیستی بر چیده شد و قانون کار و آئین نامه های انضباطی ستمگرانه سرمایه داری جایگزین آن شد.

در سال ۱۹۸۵ دولت قوانین استخدامی کارخانجات دولتی را تغییر داد و نظام کار قراردادی را جایگزین استخدام مادام العمر کرد. کارگران قراردادی از بیمه و خدمات اجتماعی دیگر محرومند. وقتی گفته میشود «تخصیص مصالح باید توسط عملکرد قوانین بازار تعیین شود» یعنی دولت مسئول بیکار شدن کارگران نیست بلکه این نیازهای «پیشرفت» است که مسئول آن می باشد؛ یعنی اگر صنایعی هدف سودآوری حداکثر را تأمین نکنند دولت در آنها سرمایه گذاری نوین نکرده و مصالح لازم برای ادامه کاری را در اختیارش نمیگذارد تا تعطیل شود. «دولت چین دیگر اشتغال را تضمین نمیکند. در شهر صنعتی شنیان در سال ۱۹۸۸ حدود ۶۴۰۰۰ کارگر اخراج شدند؛ اما فقط ۱۶۰۰۰ تن در آنسال دوباره شاغل

گشتند.... کارگران را تهدید به کاهش مزد، اخراج و بیکاری میکنند و در استخدام از نظام رقابت بین کارگران استفاده می نمایند - اینها همه چماقی است (در دست بورژوازی) برای تشدید استثمار. همچنین آنها در حال تثبیت یک نیروی کار مجزا (از کل نیروی کار) هستند. این امر متکی است بر تمایزات فزاینده در مزد، مقام، و امنیت شغلی و نیروی کار عظیم اضافه ای که از مهاجرین روستایی تشکیل شده است. این سوسیالیسم نیست.» (۵)

سازماندهی و پروسه تولید کاملاً تحت کنترل مدیران و بوروکراتهای دولتی قرار گرفته است. آنها میتوانند برای تضمین سودآوری کافی کارگران «اضافی» را اخراج کنند. مدیران دارای اقتدار کامل در تعیین نوع اشتغال کارگران و درجه بندی آن، استخدام و اخراج کارگران، تشویق و تنبیه آنان، سطح دستمزد و پاداش، خرید ابزار تولید و مواد خام برای کارخانه، فروش محصولات آن و غیره می باشند. توده های کارگر از چه قدرتی برخوردارند؟ هیچ! از آنان سلب مالکیت شده و در پروسه تولید به سطح مزدگیران تنزل یافته اند. تمام اینها چیزهایی بود که کارگران تحت رهبری مائو در دوران انقلاب فرهنگی علیه اش جنگیدند و با سرنگون کردن رویزیونیستهای که کنترل بسیاری از عرصه های تولید را در دست گرفته بودند، مناسبات سوسیالیستی را تحکیم کردند. مائو در جمعیندی از انحرافات رویزیونیستی در دوران ساختمان سوسیالیسم در شوروی و در مقابله با نظرات رویزیونیستی که درست قبل از انقلاب فرهنگی در بسیاری از کارخانجات به عمل گذارده میشد گفت:

«پس از اینکه مسئله نظام مالکیت حل شد، مهمترین مسئله مدیریت است - یعنی چگونگی اداره شرکتهایی که تحت مالکیت تمام مردم (دولت) یا کلکتیو(اشترک) باشند. این همان مسئله مناسبات بین مردم تحت یک نظام مالکیت معین میباشد، موضوعی که میتوان در باره اش مقالات متعددی نوشت. تغییرات در نظام مالکیت، در یک دوره معین زمانی، همیشه محدودیتهای خود را دارد. اما بالعکس، مناسبات بین مردم در کار تولیدی می تواند بلاانقطاع در حال تغییر باشد. در رابطه با اداره شرکتهای تحت مالکیت تمام مردم، ما یکسری سیاستها اتخاذ کردیم: ترکیبی از رهبری متمرکز و حرکت توده؛ ترکیب هایی از رهبران حزب، توده های کارگر، پرسنل فنی؛ شرکت کادرها در تولید، شرکت کارگران در مدیریت؛ تغییر مداوم قوانین غیر منطقی و اعمال قضائی.» (۶)

پس از آغاز انقلاب فرهنگی مطالعه مارکسیسم در ابعاد گسترده ای در کارخانجات معمول گشت، مبارزه ایدئولوژیک فعال در سطوح مختلف براف افتاد. محدود کردن کارگران به یک پست تولیدی طرد شد و شمار «یک مهارت و توانائی های بسیار» به اجرا گذارده شد. ارگانهای قدرت و مدیریت در واحدهای پایه ای و

بالتر با ترکیب سه گانه - یعنی توده، کادر، پرسنل فنی و همچنین پیر، میانه سال، جوان - شکل گرفتند. در مدیریت تحولات انقلابی انجام شد: کادرها و مدیران در کار جمعی شرکت می کردند و کارگران در مدیریت. قوانین و آئین نامه های انضباطی اصلاح شد. این اصل که «غیر متخصصین باید مسلح به خطی درست بوده و متخصصین را هدایت کنند»، تقویت شد. در اکثر موارد قطعه کاری و پاداش ها از بین رفت و تمایزات مزدی بین کارکنان بشدت محدود گشت و مناسبات رفیقانه و همکاری سوسیالیستی بین کارگران رواج یافت.

مائو در سال ۱۹۶۳ هشدار داد که اگر چنین تدابیری اتخاذ نشود و مهمتر اینکه اگر خط انقلابی در اقتصاد و تمام عرصه های فعالیت اجتماعی مسلط نباشد: «...شاید فقط چند سال، یا یک دهه طول بکشد که احیای ضد انقلابی (سرمایه داری) در سطح سراسری بطور اجتناب ناپذیری جریان یابد، حزب مارکسیست - لنینیست بدون شک به حزبی رویزیونیست، حزبی فاشیست تبدیل خواهد گشت، و رنگ سراسر چین تغییر خواهد یافت. رفقا خواهش میکنم به این مسئله فکر کنید. چه شرایط خطرناکی خواهد بود!» (۷)

کشاورزی

تحت رهبری مائوتسه دون، در کشاورزی یک نظام کلکتیو (جمعی) تکوین یافته بود که توسط رویزیونیستهای خائن کاملاً نابود شد. تحت این نظام تحولات اجتماعی عظیمی حاصل شد. مواد غذایی قریب به یک میلیارد نفر تأمین میشد. بدلیل وجود نظام مالکیت جمعی در کشاورزی کمونهای خلق درست شده بود. توده های وسیع دهقانان که قبل از این، بر پایه مالکیت و فعالیت اقتصادی فردی، فقیر و متوسط الحال بودند، از صمیم قلب کمونهای خلق را دوست میداشتند و آوازه های فولکلوریک بسیاری در ستایش از آنها سروده بودند. یکی از آنها چنین میسراید:

فعالیت فردی همچون پلی چوبی است،
که با هر گام بر آن سه بار تکان میخورد؛
همیاری همچون پلی سنگی است،
اما او را در برابر باد و باران یارای مقاومت
نیست؛
پل آهنین بد نیست،
اما نمیتواند رفت و آمد زیاد را تاب آورد؛
کمون خلقی پلی طلائی است،
که سر به آسمانها میساید!

در مرحله انقلاب دموکراتیک نوین، نظام مالکیت بر زمین از طریق انقلاب ارضی کاملاً زیر و رو شد. انقلاب ارضی از دورانی که حزب کمونیست تحت رهبری مائو جنگ خلق را پیش می برد، در مناطق آزاد شده شروع شد و بر پایه این تحول انقلابی، تولید کشاورزی در این

مناطق سازماندهی شد. زمانی که طبقه کارگر قدرت سیاسی را در سراسر کشور بدست آورد، زمین بین هر دهقان اعم از مرد و زن و بچه، دهقان کم زمین و بی زمین و پرولتاریای روستا بطور مساوی تقسیم شد تا قفل و زنجیرهای مناسبات فئودالی که بر دست و پای نیروهای مولده بود شکسته شود و بقایای فئودالیسم در روبنا - منجمله در شکل پدر سالاری - محو گردد. مائو گفت که پرولتاریا از طریق چنین سیاستی توانست ائتلاف مستحکمی را با دهقانان - بالاخص دهقانان فقیر - بوجود آورده و دیکتاتوری پرولتاریا را برقرار سازد. تقسیم زمین در روستا در را بروی رشد سرمایه داری باز کرد اما بقول مائو بیش از آن در را بروی سوسیالیسم باز کرد و شرایط مادی لازم در روبنا و زیر بنا را برای گذر به سوسیالیسم مهیا نمود.

رفرم ارضی در انقلاب دموکراتیک چین پیروزی بزرگی بود و اقتصاد کوچک دهقانی مبنی بر مالکیت خصوصی نقش معینی را در بهبود و توسعه تولید کشاورزی ایفاء نمود. اما در عین حال یک مناسبات تولیدی عقب افتاده بود. بهمین جهت پس از انقلاب، مائو بر اهمیت ادامه انقلاب ارضی و اشتراکی کردن مالکیت در کشاورزی و جمعی کردن تولید تاکید گذارد و گفت که «زمین به کشتگر» اساس مناسبات فئودالی را از بین برده اما اساس مناسبات سرمایه داری را از میان نبرده است. هفت سال پس از تاسیس جمهوری خلق چین، تحول سوسیالیستی مالکیت در کشاورزی و صنعت اساساً کامل شد. اما این کار طی مبارزه ای حاد درون حزب و در سراسر جامعه و با درگیری گسترده توده های کارگر و دهقان، انجام گرفت.

انقلابیون مائوئیست شانگهای، طی آخرین نبردشان علیه رویزیونیستها و درست قبل از مرگ مائو در رابطه با این مبارزه حیاتی نوشتند: «پس از رفرم ارضی در چین بمدت چند سال شرایط از این قرار بود: گرایشات خودبخودی سرمایه داری بتدریج رشد کرد. دهقانان ثروتمند در همه جا بچشم میخوردند و بسیاری از لایه های میانی دهقانان مرفه بسختی تلاش میکردند که به دهقانان ثروتمند بدل شوند. بسیاری از دهقانان فقیر بدلیل فقدان ابزار تولید مکفی در فقر بسر می بردند و بسیاری مقروض بودند. برخی از آنان مجبور بودند که زمینشان را بفروشند و یا اجازه دهند. این شرایط نشان داد که اگر پرولتاریا نمیتوانست بلافاصله توده های وسیع دهقانان را در مسیر سوسیالیسم پیش برد و اقتصاد کوچک دهقانی را بموقع به سوی تحول سوسیالیستی هدایت کند، بلکه به آن اجازه دهد که قطب بندی شود، آنگاه آن لایه های میانی از دهقانان که در راه سرمایه داری به پیش می ناخندند بیش از پیش از منافع طبقه کارگر دور می افتادند. دهقانانی که به تازگی زمینهایشان را از دست داده بودند و هنوز در فقر به سر میبردند نیز مدعی میشدند که پرولتاریا نتوانست آنها را نجات داده و

یک بریگاد تولیدی نمونه در روستای تان چی

بکمک استدلال و همیاری اجتماعی است. (۸) بسیج سیاسی و ایدئولوژیک توده های وسیع و شرکت آگاهانه و با شور و شوق دهقانان فقیر و میانه حال در جنبش های سوسیالیستی کردن کشاورزی، حلقه کلیدی در سبک کار بود. تکامل سیستم مالکیت کلکتیوی از کوچک به بزرگ و از مالکیت کلکتیوی به مالکیت دولتی، تماماً بر پایه توسعه تدریجی نیروهای مولده و آگاهی سوسیالیستی دهقانان قرار داشت.

در چین توده های وسیع دهقانان فقیر و میانه حال از سوسیالیستی کردن کشاورزی حمایت کردند. بخشی از دهقانان نیمه مرفه مردود بوده و دهقانان ثروتمند بضدیت با آن برخاستند. از همان ابتدا مبارزه طبقاتی شدیدی در جامعه برآه افتاد که به صورت مبارزه دو خط در حزب کمونیست منعکس شد. رویزیونیستهای مانند لیوشائوچی و چن پوتو و دن سیائو پین فریاد برآوردند که این «زودرس و خواب و خیال است». آنان در مقابل خط مائو مبنی بر اشتراکی کردن کشاورزی مدعی بودند که قبل از اشتراکی کردن باید کشاورزی را مکانیزه کرد. خط انقلابی تحت رهبری مائو بر آن بود که مکانیزاسیون کشاورزی باید بر پایه به انجام رساندن تحول سوسیالیستی در مناسبات تولیدی صورت پذیرد. رویزیونیستها در این مبارزه مغلوب شدند. پروسه تحول سوسیالیستی کشاورزی در چین، پروسه حل تضاد میان مناسبات تولیدی و نیروهای مولده بود. با

مشکلاتشان را برطرف سازد. بدین جهت اتحاد کارگر - دهقان که بر پایه رفرم ارضی پدید آمده بود میتوانست با خطر سقوط روبرو گردد و نیز میتوانست دیکتاتوری پرولتاریا و تحکیم زیربنای اقتصاد سوسیالیستی را در معرض خطر قرار دهد.... عملیات منفرد و پراکنده نمیتواند تکنیکهای پیشرفته و ابزار مدرن کشاورزی را بکار گیرد و در برابر ضایعات طبیعی ناتوان است و قادر به حفظ باز تولید توسعه یافته نیست. بنابراین نمیتواند تقاضای اقتصاد سوسیالیستی برای غلات، مواد خام صنایع، و نیروی کار روزافزون را برطرف سازد و نیز قادر نیست بازار داخلی گسترده ای جهت توسعه صنعت مهیا نماید. و بدین جهت در تضاد با صنعتی شدن سوسیالیستی است...» (۲)

سوسیالیستی کردن کشاورزی نه از طریق قهر، بلکه از طریق متشکل کردن دهقانان در سازمانهای تولیدی عالیتر و به کمک استدلال و همیاری اجتماعی انجام شد. گفته انگلس راهنمای عمل بود: «هنگامیکه ما قدرت دولتی را میگیریم بهیچوجه از زور برای سلب مالکیت از دهقانان کوچک استفاده نمیکنیم. (فرقی نمیکند که در ازای این سلب مالکیت پولی پرداخت شود یا خیر)، در صورتیکه از قهر برای سلب مالکیت از زمینداران بزرگ استفاده میکنیم. وظیفه ما در رابطه با دهقانان کوچک تبدیل تولید و مالکیت خصوصی به تولید و مالکیت کثوبراتیوی نه از طریق قهر آیمز بلکه





شهر و روستا محسوب می‌گشت. همچنین بر خط مائو مبنی بر ایجاد حداکثر خودکفائی و توانائیهای منطقه‌ای، منطبق بود. این نوع رشد، هم موجب شکوفائی خلاقیت توده‌ها میشد و هم در شرایط حمله نیروهای دشمن، هر منطقه در صورت قطع ارتباط با مناطق دیگر میتوانست به بقا و مبارزه خود ادامه دهد.

احیاء مالکیت خصوصی

در سال ۱۹۷۸، مالکیت جمعی در روستاها رسماً ملکی و نظام «مسئولیت خانواری» برقرار شد. مزارع بزرگ را قطعه قطعه کردند و به هر خانواده دهقان تکه‌ای دادند. در سالهای ۱۹۸۳ و ۱۹۸۴ به خانوارها اجازه استخدام کارگر، خریدن ماشین آلات کشاورزی، و فروش محصولاتشان در بازار آزاد، داده شد. شعار وقیحانه «ابتدا باید خانوارهایی که دارای پول، نیرو و توانائی میباشند، ثروتمند شوند» پیش‌گذاشته شد و دولت خانوارهایی را که دارا تر بودند تشویق کرد که زمین خانوارهای دیگر را اجازه کنند. بدین ترتیب مالکیت بر زمین دست عده محدودتری متمرکز شد. ویلیام هینتون می‌نویسد که در سال ۱۹۷۸: «وقتی نوبت به تقسیم دارائیهای کلکتیو رسید آنهایی که دارای نفوذ و روابط بودند - یعنی کادرها، منسوبین و دوستان و نزدیکان آنها- توانستند تراکتورها،

انقلابی‌تر شدن مناسبات تولیدی نیروهای مولده بیشتر رها شده و بر این پایه تولید، تحت دیکتاتوری پرولتاریا بازهم توسعه یافت. مائوئیستهای شانگهای این تحول را چنین جمع‌بندی کردند: «... این اقتصاد، یک اقتصاد کاملاً سوسیالیستی کلکتیوی بود. سیاست پیشروی مرحله به مرحله بر طبق شرایط عینی، در این جهت اعمال میگردید که تدریجاً دهقانان را به کار کلکتیوی و فعالیت کلکتیوی عادت داده، آنان را به دست کشیدن از مفهوم مالکیت خصوصی آشنا سازد و اشتیاق آنان را به فعالیت سوسیالیستی برانگیزاند، تا با کمال میل به کثوپراتیوها بپیوندند. بنابراین در طول کل پروسه کثوپراتیوی کردن، تولید کشاورزی نه تنها کاهش نیافت بلکه هر ساله افزایش داشته و بطور کامل نمایانگر صحت غیر قابل قیاس خط انقلابی صدر مائو بود.» (۲)

«جهش بزرگ به پیش» در سال ۱۹۵۸، تحولات سوسیالیستی را یک گام عظیم دیگر به پیش و رویزیونیستها را به مرز دیوانگی کشاند. در سراسر روستاهای چین جنبش استقرار کمونهای خلقی بلند شد. مالکیتهای جمعی بزرگتر در کشاورزی بوجود آمد و تولید در ابعاد بزرگتر سازماندهی شد. علاوه بر این کمونهای خلقی به تولید کوچک صنعتی، منجمله تولید مواد اولیه مانند فولاد، پرداختند. این واقعه‌ای عظیم و بیسابقه در روستاهای چین بوده و پیشرفت بزرگ در کم کردن تمایز میان

کامیونها، چاهها، پمپها، ابزار پروسیسینگ، و دیگر اموال تولیدی که کلکتیو در طول دهها سال از طریق کار سخت تمام اعضایش انباشت کرده بود را، بخرند. خریداران، این دارائیهای سرمایه‌ای را به قیمت‌های بسیار نازل (اغلب به یک سوم و یا پائینتر از ارزش حقیقیشان) تصاحب کردند و همچنین توانستند با گرفتن وامهای سهل از بانک دولتی چنین کنند و با این وصف در آخر کار حتی همانی را هم که وعده کرده بودند، نپرداختند. شك دارم که در تاریخ هیچ گروهی از متارازان توانسته باشند اینهمه را به این مقدار ناچیز به کف آورده باشد. گستره این جابجائیها و عمق جراحی که بر پیکر اعضاء متعارف کثوپراتیوها وارد آمد، مو بر اندام راست میکند.» (۹)

ویلیام هینتون، در افشای تبلیغات رژیم چین و قیم‌های غربی مبنی بر اینکه احیاء سرمایه‌داری در چین موجب رشد درآمد سرانه روستائیان شده است می‌نویسد که نابودی نظام مالکیت جمعی در روستا، از یکسو عده‌ای قلیل را ثروتمند و عده‌ای کثیر را تهیدست نموده است و از سوی دیگر درآمد سرانه متوسط هم نسبت به دهه هفتاد تغییری نکرده است. او برای اثبات ادعای خود بدرستی به تورم افسار گسیخته اشاره میکند و می‌گوید که مثلاً در سال ۱۹۸۷ یک دلار برابر با ۱/۶ یوان بود در حالیکه اکنون در بازار سیاه ۶ یا ۷ یوان و بطور رسمی

المللی آنها از معجزات رفرمهای سرمایه داری اعلام میکند، دروغی بیش نیست. بارآوری کار بشدت پائین آمده. مکانیزاسیونی که پس از «جوش بزرگ به پیش» و سالهای متعاقب آن بوجود آمده بود تقریباً از بین رفته است؛ و اغلب تاسیسات زیربنائی که در طول سالیان دراز توسط کار جمعی ساخته شده بودند غیر قابل استفاده اند. چرا؟ عمدتاً بدلیل پارچه پارچه شدن زمین در نتیجه برقراری نظام مسئولیت خانواری و تکه تکه شدن بیشتر آن در نتیجه احیاء دوباره قانون توارث توسط رژیم سرمایه داری. ویلیام هینتون مینویسد: «... مسلم است که بارآوری کار - بر حسب محصول تولید شده در یکساعت - پائین آمده است... رفرم، مزارع بزرگ را به قطعات کوچک که گاه فقط بطول چند یارد و عرض چند فوت میباشند، تقسیم کرد. شخم، کاشت و برداشت با تراکتور بکنار، گاهی اوقات دهقانان اجاره دار حتی نمیتوانند گاری خود را، برای خالی کردن کود و یا پر کردن محصول، به مزارع برسانند. رفرمها، خیش را به مثابه برجسته ترین ابزار کشاورزی به ثبت رساندند و تضمین کردند که تا مدتها این مقام از آن خیش بماند... تمام آمار و ارقامی که در سالهای اخیر در رابطه با افزایش سریع تعداد تراکتورها داده شده در تضاد با این حرف نیست. چراکه اکثر این تراکتورها برای زمین مصرف نمیشوند بلکه برای حمل و نقل به مزارع و از مزارع و در شاهراهها استفاده میشوند. و هر آنجا که تراکتورها در مزارع مورد استفاده قرار میگیرند مشکل آنست که بدلیل کوچک بودن زمینها، یک سرمایه گذاری اضافی بحساب می آیند...» (۱)

بهمین دلیل تاسیسات زیربنائی که برای عملیتهای بزرگ کشاورزی ساخته شده بودند، قابل استفاده نبوده و کاملاً در حال نابودی اند. بعلاوه از آنجائیکه شعار عبارتست از «هر کس بفکر خویش باشد»، دهقانان بهیچوجه احساس مسئولیتی در قبال دارائیهای دولتی نکرده و بسیاری از این تاسیسات در نتیجه دزدی مصالح آن در حال از بین رفتن هستند؛ دهقانان برای منافع کوتاه مدت مراتع و جنگلها را از بین میبرند. ویلیام هینتون میگوید: «... اخیراً چین با پول بانگ جهانی چند پروژه نمک زدائی و زهکشی، در طول رودخانه زرد راه انداخته است... دهقانان کوتاه نظر برای اینکه چند فوت به زمینهای ترحم انگیز خود بیفزایند گودالهای این پروژه را پر کرده اند...» در واقع این دهقانان خود پرست دقیقاً بر پایه اصول مالکیت خصوصی و سرمایه داری عمل میکنند. ایدئولوژی سرمایه داری معتقد است که «فرد با خدمت بخودش است که میتواند بزرگترین خدمتها را به جامعه بشری کند.»

غلات و حبوبات

۹۰٪ پروتئین مردم چین از غلات و حبوبات تامین میشود. تولید آن در سال ۱۹۸۵ آنچنان

بارآوری بین سالهای ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۸ بوده است...» (۲)

کسی پائین تر به بی پایگی این ادعای «رشد» خواهیم پرداخت. اما قصد ما این نیست که بگوئیم برتری اقتصاد کشاورزی سوسیالیستی از این جهت است که در نرخ رشد میتواند با سرمایه داری برابری کند. برتری سوسیالیسم در عرصه ای است که بهیچوجه مقیاسی همگون برای مقایسه با آن نمیتوان یافت. در سرمایه داری، رشد نتیجه خرد شدن استخوانهای یکمده توسط عده ای دیگر و مللی توسط ملل دیگر است. در سوسیالیسم، رشد در نتیجه هر چه عمومی تر شدن مالکیت برابرزاد تولید و هر چه کمتر شدن تمایزات اجتماعی میان انسانها صورت میگیرد. یعنی محرك رشد چیزی غیر از محرکهای سرمایه داری است. و این رشد مداوماً و بطور همه جانبه صورت میگیرد.

اقتصاد دان امپریالیست فوق الذکر ادامه داده به تضادهای مهلك و اجتناب ناپذیر این رشد اعتراف میکند: «... سه چهارم رشد بارآوری، ناشی از محرکهای بود که به خانوارهای روستائی ارائه شد و در نتیجه بوجود آمدن نظام مسئولیت خانواری بود. و بقیه آن مربوط به قیمتتهای بالائی است که دولت به کشاورزان می پرداخت... اما در طولانی مدت، حفظ این رشد محتاج حفظ سرمایه گذاری در بخش کشاورزی است. از این جهت، یکی از عواقب وخیم رفرمهای کشاورزی آن است که نه دولت، نه کلکتیو، نه خانوارهای دهقانی به اندازه لازم به سرمایه گذاری در تولید کشاورزی نمیپردازند... اگرچه رفرمهای کشاورزی، درآمد و پس اندازهای روستائیان را افزایش داده اما دهقانان علاقه زیادی به سرمایه گذاری تولیدی نشان نمیدهند. آنها اطمینانی به دورنمای نظام مسئولیت خانواری ندارند... آنها ترس دارند زمینهایی که در نتیجه سرمایه گذاریهایشان بهبود می یابند، روزی دوباره به مالکیت جمعی درآیند... مشکل فقط این نیست... تاسیسات زیربنائی مربوط به تولید کشاورزی و خدمات اجتماعی نیز مسئله است. با از بین رفتن کمونها، تسهیلات آبیاری و حمل و نقل عظیم که کمونها مسئولش بودند، در شرف نابودی است... بخشی از زمینهای زراعتی به مصارف غیر زراعتی منتقل شده اند... سهمیه کشاورزی از سرمایه گذاری دولتی بطور نسبی و مطلق کاهش یافته است. در سال ۱۹۸۶ کشاورزی ۳/۳٪ از سرمایه گذاری دولت را بخود اختصاص داد در حالیکه در سال ۱۹۷۸ این رقم برابر بود با ۱۰/۶٪...» (۳)

البته باید توجه کرد که «دهقانان» فوق الذکر آن ۱۰٪ خانوارهایی هستند که بر پایه شعار «ثروتمند شدن شگوهمند است» دارائیهای کلکتیو را با نازلترین بها از آن خود ساختند (در این پروسه، حداقل ۴۰٪ دهقانان به دهقانان فقیر تبدیل شدند.)

اما بالا رفتن بارآوری کار در بخش کشاورزی چین سرمایه داری، که بورژوازی بین

۳/۷ یوان میباشد. و آتموقع يك سين ذرت ۹ سنت بود در حالیکه اکنون ۲۴ سنت است یعنی حدود سه برابر. و اینکه، در چین انقلابی در آمد پولی ۶۰ تا ۷۰٪ درآمد هر دهقان بود؛ زیرا تمامی خرج مسکن، امور بهداشت، سوخت، برق، و سایر کالاها و خدمات را برایگان از کمون یا کلکتیو دریافت میکرد. در حالیکه امروزه تمام اینها بعهده خود فرد میباشد. در ضمن اکثر آنان از عهده این مخارج بر نمی آیند و اگر هم برآیند در اغلب روستاها این خدمات دیگر وجود ندارد. امروزه دهقانان برای هزینه های تولید کشاورزی باید از همان درآمد بهراندازند در حالیکه تحت نظام مالکیت جمعی این هزینه توسط کلکتیو پرداخت میشد. دارائیهای ثابت دیگر مانند تاسیسات زیربنائی (راه، کانال بندی، سد سازی، لوله کشی، تراس بندی مزارع، ایجاد غارهای محکم برای مقابله با بلایای طبیعی و...) با کار جمعی ایجاد میشد که جزء درآمدهای فردی حساب نمیشد.

در نتیجه از بین رفتن نظام مالکیت و تولید جمعی، نه تنها بسیاری از دهقانان کمونها بیکار شده و برای یافتن کار آواره شهر و روستاهای دیگر گشته اند بلکه بسیاری در نتیجه بسته شدن صنایع سبک محلی که وابسته به کشاورزی بودند، از کار افتادند. ۲۰۰ میلیون روستائی بواسطه برقراری مالکیت خصوصی بر زمین، از جا کنده شدند و هم اکنون ۵۰ میلیون نفر در سراسر چین آواره اند. گفته میشود که این بزرگترین جابجائی تاریخ بشر است.

امروز ۱۵ میلیون کارگر توسط خانوارهای مرفه دهقانی استثمار میشوند؛ سالیانه میلیونها کارگر از روستاهای فقیرتر به روستاهای مرفه تر رفته و نیروی کارشان را میفروشند. خانواده های کم جمعیت و افراد مسن و معلول که کمون نیازهایشان را برطرف نمیکرد، در هرج و مرج جامعه بیرحم سرمایه داری رها شده تا از گرسنگی بمیرند. در تمام روستاها مسئولیت کمون در رابطه با تامین خدمات کشاورزی و صنایع محلی، آموزش و پرورش، بهداشت، مهد کودک، امور امنیتی و شهرداری بعهده حکومتها بخش و دهستان - که پس از نابود شدن کمونها درست شدند - و حتی برخی اوقات به عهده آژانسهای حکومتی و یا خانوارهای دهقانان مرفه گذارده شده است.

بارآوری

يك اقتصاددان بورژوا میگوید: «رفرمهای کشاورزی تاثیر قابل ملاحظه ای بر بازده کشاورزی داشته است. این بازده که شامل صنایع روستائی هم میشود بین ۸۷ - ۱۹۸۶ نرخ رشد سالانه ای برابر با ۱۰/۵٪ داشته است. در حالیکه در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل ۱۹۷۰ برابر با ۴٪ بوده است. هم بارآوری زمین و هم کار از سال ۱۹۷۸ به بعد دو برابر نرخ متوسط رشد

صنایع پایه ای از کمبود سرمایه گذاری در رنج بودند. ایالات مختلف بر سر مواد خام رقابت کرده و برای فتح بازارها به جنگ قیمت دست می یازیدند. نوعی از جنگ سالاری اقتصادی همه جا را گرفته بود...» (۵)

بخش بزرگی از این رشد در مناطق ساحلی چین و در «مناطق اقتصادی مخصوص» و در صنایع صادراتی، حفاری و خدمات صورت گرفته است. مکمل رشد و رونق اقتصادی این مناطق و این بخشهای اقتصادی، داغان شدن اقتصاد کشاورزی و صنعتی مناطق «غیربرخوردار» - یعنی مناطقی که سرمایه گذاری در آنها سودآوری بالا ندارد - بوده است. اینگونه رشد اقتصادی نه تنها مناطق کم امتیازتر را از کمکهای سراسری دولت محروم کرده است، بلکه منابع انسانی و طبیعی آنها نیز در حال سرازیر شدن به مناطق سود آورتر است. بدینترتیب این مناطق از ثروت انسانی خود نیز تهی میشوند. مضافاً منابع طبیعی گرانهای این مناطق نیز به مناطق پر رونق تر «فرار میکنند»، بطوریکه از اواسط سال گذشته استانها و مناطق مختلف برای مانعیت از خروج منابع طبیعی گرانهای خود، از طریق تجارت بین استانهای مرزی مختلف، در مرز استانهای خود نیروهای نظامی گمارده اند. بوجود آوردن این هرج و مرج اقتصادی مسلماً بخشی از رفرمهای اقتصادی «معجزه آسای» آقای دن نبوده، بلکه نتایج ناگزیر سرمایه داری است. حدت یابی تضاد ارگانیزاسیون و آناشسی سرمایه داری است که این چنین چین را پاره پاره و موج میکند. زمانی که سود در فرماندهی باشد، منابع انسانی و طبیعی بر پایه نیازهای فی الفور آن جابجا شده و تخصیص می یابند و نه بر مبنای طرحهای اقتصادی از پیش تصویر شده - حتی اگر هدف این طرحها رشد سرمایه داری «کنترل شده» از آن نوع که آقای دن سیائو پین در نظر داشت، باشد.

مائوتسه دون بدرستی گفته بود که یکپارچگی چین فقط با سوسیالیسم امکان پذیر است و اگر سوسیالیسم در چین از بین برود، شاهد از هم گسیختگی دوران قبل از انقلاب شده و جنگ سالاری در آن رشد خواهد کرد. و امروز شاهد آتیم، همان تحلیلگران غربی که برای سرمایه داری شدن چین هورا میکشیدند و با تبلیغات هیستریک «پیروزی سرمایه داری بر سوسیالیسم» را جشن میگرفتند، اکنون هشدار میدهند که هرج و مرج در اقتصاد، چین را بسوی «جنگ سالاری اقتصادی» می راند و پی آمد بحران کنونی چین، از هم گسیختگی آن خواهد بود.

در دوران مائو اقتصاد بر پایه سیاست «روی دو پا ایستادن» رشد میکرد. این واژه به بیکرشته سیاستهای اقتصادی عام و خاصی که توسط مائو تدوین شده بود، اطلاق میگشت. صنعت و کشاورزی، صنایع سبک و سنگین، صنایع کوچک و متوسط و بزرگ، تولید بکمه شیوه های

اقتصادی زندق. دولت چین نه تنها هیچگونه محدودیت در زمینه مالکیت برای آنها ایجاد نمیکند بلکه معافیتهای مالیاتی «مخصوص» نیز برای آنها قائل است. در آنجا همه چیز «مخصوص» است. دولت برای ساختن راه، فرودگاه، وسائل ارتباط جمعی و آسمانخراشهای مدرن به سرمایه گذارهای عظیم پرداخته است. اینها همه جهت ایجاد تسهیلات برای فعالیتهای اقتصادی خارجی است. هنگ کنگ بزرگترین سرمایه گذاری خارجی را در این مناطق کرده و حدود یک و نیم میلیون چینی، از جمله خردسالان، فقط برای کمپانیهای هنگ کنگی کار میکنند و وحشیانه استثمار میشوند. جدا از اینکه این مناطق سمبل بردگی چین به نظام جهانی امپریالیسم هستند، از نظر اقتصادی نیز آبروریزی بزرگی برای طرحهای «معجزه اقتصادی» آقای دن سیائو پین و قیم های آمریکائیش بیار آورده اند. این مناطق قرار بود سرمایه گذاری خارجی را جذب کنند و باتوسعه صنعتی بر درآمدهای صادراتی چین بیفزایند. اما در عوض مقدار معتنابهی ارز خارجی را بلعیدند و تنها یک سوم محصولات تولید شده در این مناطق، صادر گشت!

اقتصاد چین در اقتصاد بین المللی ادغام گشته و بشدت از وضعیت آن متأثر است. امسال نرخ رشد صنعتی چین از ۲۲٪ در سال ۱۹۸۸ به ۱۱٪ خواهد رسید. این از یکطرف نتیجه سیاست مرکزی دولت برای آهسته کردن آهنگ رشد است (دولت در هرج و مرج اقتصادی بی نظیری که بوجود آمده کاملاً کنترل طرح «مدرن و صنعتی کردن چین» را از کف داده است و امیدوار است با این سیاست مسئله را چاره کند.) از سوی دیگر، این کاهش مختص به چین نبوده و در سال آینده آهنگ رشد صنعتی کشورهای وابسته به غرب در آسیای جنوب شرقی، کاهش خواهد یافت. این کاهش مرتبط با مشکلات سرمایه های بین المللی در این منطقه و سیاستهای آنها برای آینده اقتصادی این کشورهاست. اقتصاد چین مستقیماً توسط نهادهای اقتصادی بین المللی بلوک غرب مانند بانک بین المللی و بانک جهانی نظارت میشود.

بورژوازی بین المللی در دهسال گذشته، تبلیغات زیادی در مورد نرخ رشد بالائی که چین در سایه رفرمهای سرمایه دارانه بدست آورده، براه انداخت؛ و چنین می نمایاند که این رشد نشانه برتری نظام سرمایه داری بر نظام سوسیالیستی است. ریموند لوتا، اقتصاد دان مائوتیست، در نشریه کارگر انقلابی مینویسد: «این رقم بالائی است. اما این رشد دارای خصیته شدیداً موج بوده است. و امروزه اقتصاد در وضعیت پریشانی قرار دارد.

در سال ۱۹۸۸، بانک مرکزی دیگر کنترل ذخیره پولی و اعتبارات را از کف داده بود، تورم به ۱۰ تا ۲۰ درصد میرسید، بانکها ضرر میدادند. سرمایه گذارها از کنترل خارج شده و پول بسوی پروژه هائی که صاحبان را به ثروتی زودرس میرساند سرازیر میشد در حالیکه

کاهش یافت که از سال ۱۹۸۹ تا بکنون بیسابقه بوده است. در چین انقلابی، غلات و حبوبات محصولات پایه ای کشاورزی بودند. شعار مائوتسه دون مبنی بر: «در کشاورزی تولید غلات را بمشابه حلقه کلیدی در دست بگیرید، و به دامداری، جنگلداری، پرورش ماهی، و فعالیتهای کناری بهرذایید تا وفور همه جانبه در روستا تضمین شود» راهنمای عمل بود. پس از رفرمهای سرمایه داری، دهقانان دست از تولید غله و حبوبات کشیده و به تولید محصولات سودآورتر پرداختند. بعلاوه، زمینهای زیرکشت و بارآوری زمین نیز کاهش یافت. مثلاً بارآوری زمین در ایالت شانسی از ۷۰ بوشل در هر جریب در سال ۱۹۷۳، به کمتر از ۳۸ بوشل در هر جریب در سال ۱۹۸۷ رسید. کمبود غله بحرانی جدی را در کشور دامن زده و این هنوز از نتایج سحر است. مطبوعات چین مرتباً صحبت از کمبود غلات و حبوبات و کاهش دوباره محصول میکنند. امسال ۲۰ میلیون دهقان با قحطی، ۸۰ میلیون با شرایط نزدیک به قحطی و ۲۰۰ میلیون با کمبود غله مواجه خواهند بود. دن سیائو پین اعلام کرده است که او نگران تولیدات کشاورزی، بالاخص تولید غلات در سالهای آینده است. هینتون مینویسد: «این یعنی نگران بودن در مورد فعالیت عمده و معاش اصلی ۸۰۰ میلیون نفر و تهیه غذا برای بیش از یک میلیارد انسان. یعنی نگران قلب اقتصاد بودن. در این جبهه باید منتظر خبرهای بسیاری از دهقانان چین بود. آنان تا کنون به اشکال ابتدائی اعتراض بسنده کرده اند.» (۹)

وابستگی به امپریالیسم

احیا سرمایه داری یکبار دیگر چین را در چنگال قدرتهای امپریالیستی گرفتار کرده است. برنامه دن سیائو پین و شرکا برای بوجود آوردن چین «مدرن و صنعتی»، در کشور را بروی سرمایه داران بین المللی غرب گشود. در دهسال گذشته در چین، ۲۵ میلیارد دلار سرمایه گذاری خارجی شده و صنایع سنگین چین بیش از پیش به ورود تکنولوژی خارجی وابسته گشته است. بطوریکه با کاهش واردات سرعت در رکود فرو میروند. برای تأمین این واردات چین باید بیش از پیش مواد خام صادر کند و یا قرض کند. امروزه قرض چین به بانکهای بین المللی بالغ بر ۴۰ میلیارد دلار میباشد. در سراسر سواحل چین کمپانیهای حفاری مشغول به کارند. تکانهنده ترین مظهر ادغام چین در اقتصاد بین المللی، بوجود آمدن «مناطق اقتصادی مخصوص» میباشد. تمام صنایع توسعه یافته در این مناطق، صنایع صادراتی میباشند. این مناطق در ایالات ساحلی مجاور هنگ کنگ بوجود آورده شده اند. کمپانیهای خارجی اجازه دارند که در این مناطق دست به هر گونه فعالیت



تظاهر کنندگان در پکن با سربازانی که برای حمله به دانشجویان در تین آن من روانه شده بودند، می جنگند.

داری پرداخت، امپریالیستی در وضعیتی به تجدید سازماندهی زیر بنای اقتصادی آن وادغامش در نظام اقتصادی جهان پرداختند که سرمایه بین المللی وارد اولین سراسیمه برگشت ناپذیر خود پس از جنگ جهانی دوم شده بود. نظام سرمایه داری جهانی این کشور را در شبکه جهانی خود ادغام کرد اما دیگر توان کافی برای دست ردن به تجدید سازماندهی کارآمد چین در زنجیره بین المللی خود را نداشت. ساختار نوین اقتصادی در چین قبل از آنکه «جا بیفتد» در حال از هم گسیختن است.

حالیست که چین سرمایه داری از مراحل بی اندازه واشنگتن و توکیو برخوردار است و چین سوسیالیستی تحت محاصره بین المللی، رشد میکند.

امروزه، بحران اقتصادی چین بطور عام، ناشی از حدت یابی تضادهای اقتصاد سرمایه داری میباشد. رکود مزمن و فزاینده در کشاورزی آن را رقم میزند و بحران اقتصاد معوج وابسته اش توسط بحران سرمایه بین المللی تشدید میشود. اما چین از هنگام گام نهادن در راه سرمایه داری با مشکلاتی خاص روبرو بود. چین در شرایط جهانی خاصی به احیا سرمایه

خارجی و بومی... بدینترتیب توسعه موزون بخشهای گوناگون اقتصاد ملی چین تضمین شده بود. بر اساس سیاست استقلال و اتکا بخود، مناطق سراسر کشور، بخشهای صنعتی خود را ایجاد کردند. صنایع سبک برای مصارف داخلی توسعه یافت و حتی صادرات هم میکرد. صنایع ماشین سازی، ذوب آهن، شیمیائی، ابزار علمی و الکترونیک بسرعت ایجاد و توسعه یافتند. در روند توسعه صنایع سوسیالیستی، تمرکز بی رویه صنایع در ایالات ساحلی، عوض شد و مراکز نوین صنعتی در مناطق مرکزی و دور افتاده کشور برپا گشت. بدین ترتیب توزیع نیز معقولتر شده و تولید هم بسرعت گسترش می یافت. چنانکه یکی از تازه ترین تحقیقات امپریالیستی که هدفش تحقیر اقتصاد سوسیالیستی چین انقلابی و تمجید از رفرمهای امپریالیستی رژیم کنونی چین است، ضمن لجن پراکنی، خود را مجبور به اعتراف میبندد که: «... علیرغم رکود و فحطی منتج از جهش بزرگ به پیش و بی ثباتی سیاسی منتج از انقلاب فرهنگی، بین سال ۱۹۵۲ و ۱۹۷۲ چین در مجموع به نرخ رشد قابل ملاحظه ای فراتر از کشورهای بزرگ آسیا مانند هند و اندونزی دست یافت. این نرخ رشد در صنایع ۱۱/۵٪، در کشاورزی ۲/۱٪ و بطور متوسط ۸/۲٪ بود و تولید ناخالص ملی را از ۶۷ میلیارد دلار در سال ۱۹۵۲ به بیش از ۲۱۰ میلیارد دلار در اواسط دهه ۱۹۷۰، یا بر حسب سرانه از حدود ۱۱۷ دلار به ۲۳۰ دلار، رساند. زیربنای صنعتی چین در اواسط دهه ۱۹۷۰، ابعادی برابر با زیربنای صنعتی شوروی و ژاپن در اوائل دهه ۱۹۶۰، داشت... چین بمب هسته ای خود را درست کرده بود، ماهواره پرتاب کرده بود، کامپیوترهای اولیه درست کرده بود، انسولین سنتز کرده بود... با استانداردهای جهان سوم موفقیتهای چین در زمینه توزیع درآمد و کیفیت زندگی از این هم قابل ملاحظه تر بود... خلاصه کلام آنکه طبق گزارش بانک جهانی، مردم چین اگرچه از نظر درآمد پولی فقیرند اما از سطح زندگی ای برخوردارند که بسیار بالاتر از آنچه چیزی است که میتوان برای کشورهای در سطح رشد چین تصور کرد.» (۴)

با این وصف بسختی بتوان رشد اقتصادی دوران چین انقلابی را با چین کنونی و با کشورهای «جهان سوم» مقایسه کرد. چراکه از دو کیفیت کاملا متفاوت برخوردار میباشند. مثلا صنعتی که در این کشورها و همچنین چین امروز رشد کرده، زائده سرمایه داری بین المللی و در خدمت آنست. با منطق آن، با نیازهای آن و موقعیت آن شکل میگیرد، توسعه مییابد یا محدود میشود، زنده میماند یا میمیرد. بیک کلام بسختی بتوان گفت که بخشی از یک اقتصاد درونی منسجم بوده و مسلما ربطی به نیازهای رشد همه جانبه زندگی اکثریت توده ها ندارد. با این اوصاف نرخ رشد صنعتی چین در سال ۱۹۸۹ چیزی برابر با ۱۱٪ خواهد بود یعنی حتی پائینتر از فاصله بین ۱۹۵۲ تا ۱۹۷۲. این در

تنها راه نجات چین، یک انقلاب سوسیالیستی دیگر است

این تضاد است که هرج و مرج غیر قابل کنترلی را در اقتصاد چین بوجود آورده؛ عملکرد قوانین سرمایه داری است که در شهرها میلیونها کارگر بیکار، محله های زاغه نشین، دزدی و جنایت و فحشاء و اعتیاد را، موجب گشته است. تمام عادات کهن در میان مردم احیا شد: فردگرایی، سرکوب و تحقیر زنان تا حد کتک زدن و کشتن نوزادان دختر، نژاد پرستی و غیره، پدیده هایی که چین سوسیالیستی آنها را کاملا ریشه کن کرده بود. در حالیکه در دیسکونتهای مدل هویی در مناطق اعیان، فرزندان مقامات حزبی فارغ از هر مشکلی تا صبح به رقص مشغولند و همسران این نوکران آبرویافته امپریالیستها مشغول

مائوتسه دون قبل از مرگش تاکید ورزید که: «اگر آدمهایی مانند لین بیاثو به قدرت برسند، برای آنها احیای سرمایه داری راحت خواهد بود». این پیش بینی علمی او، بسرعت به واقعیت پیوست. احیای مالکیت خصوصی بر ابزار تولید همراه بود با احیای تقویت تمامی نمائزاتی که محض حوامع طبقاتی است.

در چین، قانوقن از زمین حاکم واقعی است و دسته دسته مردم را از زمین عملکرد خود میکند. آن تضادی که حدت یابی بین جافه چین را بلرزه در آورده، نه تضاد میان «زیربنای اقتصادی رفعم شده و روینای رفعم نشده» بلکه تضاد میان تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی است. حدت یابی

نظاره نمایش مد هستند، میلیونها روستائی بیخانمان که در سراسر چین بدنال کار سرگرداند، در ایستگاههای راه آهن و پارکها شب را به صبح میرسانند؛ آینده نامعلومی در انتظار سی میلیون کودکی که از مدارس ابتدائی و متوسطه محروم گشته اند، میباشد و دهها هزار دختر جوان روستائی که برای کلفتی در خانه اعیان (مقامات حزبی، بوروکراتها و تکنوکراتها و سرمایه داران چینی و خارجی) به شهرها سرازیر شده اند ((در می یابند که اگر بجای نیروی کار بدنشان را بفروشند پول بیشتری در می آورند)) (نقل از جریده رسمی انگلیسی زبان چین به نام روزنامه مردم) - پس چرا مردم آرزوی بازگشت به دوران چین مائو را نکنند؟ دورانی که انسان بزرگترین ثروت اجتماعی محسوب میشد.

در ۱۳ سال گذشته سرمایه داری فقط يك چیز را ثابت کرد: برای برای بهره مند ساختن چند ده ملیون چینی از تلویزیون رنگی و ماشین سواری میتوان مصرف غلات و سبزیجات چند صد ملیون چینی را به نصف و حتی پائینتر از آن رساند. سرمایه داری ثابت کرد که خیلی سریع میتواند قانون جنگل را در جامعه حاکم سازد و اهالی آن را وارد بازی بیرحمانه رقابت بر سر حفظ و بالا کشیدن خود کند.

بورژوازی چین يك میلیارد انسان را به جهنم سوزان سرمایه داری بازگرداند. پرولتاریا پاسخ در خور این جنایت را، تدارک خواهد دید. جنبش دانشجویی و انفجار توده ای عظیمی که متعاقب آن در ماه مه چین را لرزاند فقط گوشه ای از رخدادهای آینده را نمایش داد. در جریان جنبش ماه مه، کارگران با عکسهای مائو به میدان آمدند؛ و در صفوف اول مبارزه، گوشمالی خوبی به سربازان دن سیائو پین دادند. هم اکنون تحلیلگران غربی هشدار میدهند که ازدهای روستا در حال بیدار شدن است و امواج نارضایتی روستاها را فرا گرفته است؛ آنان در مورد «دلتنگی عمومی مردم برای عصر مائوئیستی» هشدار میدهند. چین کشور مهمی است و آینده آن تاثیر تعیین کننده ای بر آینده جهان خواهد داشت؛ قدرتهای بین المللی غرب و شرق با دقت وقایع چین را نظاره میکنند؛ اکنون تنها سوال و یا حتی مهمترین سوال برای آنها این نیست که چین در تناسب قوای جهان امپریالیستی چه نقشی خواهد داشت؛ سوال این است که آیا چین بخشی از این جهان امپریالیستی باقی خواهد ماند؟



منابع و توضیحات:

۱ - هرالدریون، ژوئن ۱۹۸۹

۲ - «اقتصاد سیاسی شانگهای»: این کتاب توسط مائوئیستهای شانگهای قبل از کودتای رویزیونیستها بچاپ رسیده است. بخشی از این کتاب به فارسی برگردانده شد. تمام نقل قولها مربوط به فصل ۱۵ - ۱۶ این کتاب می باشد.

۳ - پکن ریویو شماره ۴۲ - ۱۹۷۷، مقاله ای از رویزیونیستها که در آن از چن چان چیانو نقل می کنند.

۴ - «انقلاب دوم چین - رفرم بعد از مائو» - ناشر موسسه برو کینگز - سال ۱۹۸۷ - واشنگتن. این کتاب در دفاع از رفرمهای سرمایه داری دن سیائو پینگ و جهت بررسی معضلات این رفرمها به رشته تحریر در آمده است.

۵ - ریمنند لوتا - نشریه کارگر انقلابی، ارگان RCP شماره ۲۹، مه ۱۹۸۹.

۶ - یادداشتهایی بر نقد اقتصاد شوروی، مائو.

۷ - سه مبارزه سترگ در عرصه فلسفی چین.

۸ - انگلس، درباره مسئله دهقانی در فرانسه و آلمان.

۹ - مانگلی ریویو: مقاله «دیدار مجدد از داجای» - مارس ۱۹۸۸ و مقاله ای دیگر از همین نویسنده در شماره مارس ۱۹۸۹.

ویلیام هینتون: کشاورز آمریکائی، صاحب نظر در امور چین و متخصص در امور کشاورزی چین می باشد. او در سالهای جنگ خلق به چین سفر کرد و کتاب معروف «فنشن» (FANSHEN) را برپایه مشاهداتش به نگارش در آورد. او از انقلابیون سالهای ۶۰ در آمریکا بود.



مائو در حال گپ زدن با کارگران فولاد، هنگام
بازدید کارخانجات استان آن هوای در سال ۱۹۵۹.